



ISSN:2588-7033



An Alternative Narrative of the Outcome of Sultan Muhammad Khwarazmshah's Campaign against Baghdad

Yazdan Farrokhi ^{a*}

^a Associate Professor at the Department of The History, Payame Noor University (PNU), Tehran, Iran

KEYWORDS

Muhammad
Khwarazmshah,
Abbasid Caliph,
Asadabad, Hulwan,
Dominant and
Alternative Narrative

Received: 02 December 2024;
Accepted: 07 June 2025

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2025.2047312.1583

ABSTRACT

A well-known narrative relates that Sultan Muhammad Khwarazmshah, during his campaign against Baghdad, was caught by snow and cold in the “Asadabad Pass,” which led to his failure to overthrow the caliphate. While the failure itself is undisputed, a close examination of surviving historical texts reveals discrepancies regarding its details, especially the “location” of this incident. Several historians diverge from this “dominant narrative”—some have remained silent on the location, while others have identified a different site that has been overlooked by historians. This study examines a key question: To what extent does the “neglected” or “alternative narrative” hold historical credibility compared to the “primary” or “dominant narrative”? Analysis shows that the earliest sources contemporary to the event, along with a group of subsequent texts, leave the location unmentioned or ambiguous, and the evidence provided does not correspond to the “famous location”. Moreover, an “alternative narrative” exists within reputable historical sources. This study demonstrates that accepting the “well-known narrative” as a definitive fact is questionable, and at the very least, acknowledgement of the “alternative narrative” as a “plausible” account becomes necessary.

* Corresponding author.
E-mail address: y_farrokhi@pnu.ac.ir
©Author





روایتی دیگر برای سرانجام لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه به بغداد

یزدان فرخی^{الف}*

الف دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، y_farrokhi@pnu.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
محمد خوارزمشاه، خلیفه عباسی، اسدآباد حلوان، روایت مشهور و مغفول	درباره لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه به بغداد روایت مشهوری در دست است که مطابق آن خوارزمشاه در «گردنه اسدآباد» گرفتار برف و سرما شد و از این رو، در برانداختن خلافت ناکام ماند. درباره اصل ناکامی خوارزمشاه تردیدی وجود ندارد؛ اما بررسی دقیق متون تاریخی برجای مانده نشان می‌دهد که درباره جزئیات آن و به‌ویژه «محل» گرفتاری لشکر خوارزمشاه، شماری از مورخان با روایت «مشهور» همسویی نداشته، برخی موضوع را «مسکوت» گذاشته و گروهی هم «محل» دیگری برای رویداد یادشده تعیین کرده‌اند که نزد پژوهش‌گران تاریخ مغفول مانده است. حال پرسش این پژوهش آن است که «روایت دوم» یا «روایت مغفول مانده» از سوی پژوهش‌گران، در مقایسه با «روایت نخست» یا «روایت مشهور»، تا چه اندازه دارای اعتبار تاریخی است؟ به نظر می‌رسد کهن‌ترین منبع نزدیک به رویداد و گروه دیگری از متون تاریخی پس از آن، «محل» رویداد را مسکوت و مبهم گذاشته و شواهد ارائه‌شده نیز با «محل» مشهور مطابقت ندارد؛ افزون بر آن در متون معتبر تاریخی هم «روایت دیگری» درباره آن عرضه شده است. این پژوهش نشان می‌دهد پذیرش «روایت مشهور» به‌عنوان گزاره قطعی از آن رویداد، پرسش‌برانگیز است و در بیان آن رویداد دست‌کم اذعان به «محتمل» بودن «روایت دوم» ضرورت پیدا می‌کند.

۱. مقدمه

۱.۱. طرح مسئله

لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ تا ۶۱۷ ق) به سوی بغداد بر ضد خلیفه ناصرالدین لاه (۵۷۵ تا ۶۲۲ ق) به قصد برانداختن دستگاه خلافت عباسی از رویدادهای مشهور جهان اسلام است. آنچه در این زمینه از سوی عمده‌ی پژوهش‌گران پذیرفته شده آن است که خوارزمشاه در پی اختلافاتی که با خلیفه ناصر پیدا کرده بود^۱، در سال ۶۱۴ ق به همراه لشکریانش از همدان قصد بغداد کرد و در «گردنه اسدآباد» دچار برف و سرمای آن منطقه کوهستانی شد و در اثر آن بسیاری از لشکریان خوارزمشاه کشته

^۱ بخشی از این اختلاف پیچیده سیاسی میان خلیفه و سلطان، به ناکامی خوارزمشاه در تقاضای خوانده شدن نامش در خطبه بغداد و کسب مشروعیت سیاسی مربوط بود (بارتولد، ۱۳۸۷: ۲/ ۷۷۶-۷۷۷). همچنین فعالیت‌های دشمنانه و پنهانی خلیفه بر ضد سلطان خوارزمشاه از جمله نقش خلیفه در کشتن اتابک آذربایجان که به نام خوارزمشاه خطبه خوانده بود و یا مکاتبه وی با سلاطین غور و قراختایان بر ضد خوارزمشاه (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۶؛ رحمتی، ۱۳۹۳)، در این میانه نقش موثری داشت. هر چند عوامل دیگری هم در میان آورده شده که در این مجال جای پرداختن به آنها نیست.

شدند^۲ (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ الف: ۱۳؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ ب: ۳۴۲؛ قزوینی، ۱۳۸۵: ۸۷۲/۳؛ بیانی، ۱۳۷۰/۱: ۲۷۹؛ صفا، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۲؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۷۰؛ زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۷۵؛ خسرو بیگی، ۱۳۸۸: ۶۶؛ حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۳؛ حسن زاده، ۱۳۹۳: ۱۳۶۷/۹؛ رحمتی، ۱۳۹۳ الف: ۳۱۰؛ خیراندیش، ۱۳۹۴: ۵۷؛ ۷۰: Buniyatov, 2015).

این دیدگاه مبتنی بر شماری از منابع تاریخی پس از دوره چیرگی مغول‌ها بر جهان اسلام است که به احتمال بسیار نخستین آنها سیرت جلال‌الدین منکبرنی نوشته شهاب‌الدین خُرنَدزی نسوی (تألیف در حدود ۶۳۹ق) است و سپس شماری از مورخان نیز آن را پذیرفته‌اند. برای نمونه می‌توان به جهانگشای جوینی (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۸/۲)، جامع‌التواریخ (همدانی، ۱۳۹۴: ۱/۴۲۰؛ همدانی، ۱۳۸۹: ۳۲)، تاریخ‌گزیده (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۳)، روضه‌اولی‌الالباب فی معرفه‌التواریخ و الانساب (بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۴۰)، مجمع‌الانساب (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱۳۹) و نیز گزارش‌های تاریخی متأخرتر مانند منهاج‌الطالبین فی معارف صادقین (تألیف ۷۷۹ قمری) (قزوینی، ۱۳۹۷: ۹۰۸)، ظفرنامه (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۰) و تاریخ‌الفی (تتوی، ۱۳۸۲: ۵/۳۶۶۳) اشاره کرد.

این گزارش در شماری از متون عربی سده هشتم قمری در قلمرو مملوکان نیز تأیید و پذیرفته شده است: تاریخ‌الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام نوشته شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ق) (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۷/۴۴) و یا النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۹۶/۲) روی هم رفته همان روایت پیش‌گفته را روایت کرده‌اند.

از سوی دیگر، بررسی دقیق‌تر متون تاریخی درباره این رویداد، نشان می‌دهد که «گزاره تاریخی» یاد شده، با همان جزئیات و به‌ویژه در خصوص «محل» وقوع رویداد یعنی «گردنه اسدآباد»، معارضان و مخالفانی نیز داشته است؛ به‌گونه‌ای که با وجود آنکه روایت «مشهور»، در میان بوده و مورخان مشهوری چون «جوینی» و «رشیدالدین فضل‌الله همدانی» آن را بازگفته‌اند، باز هم پس از ایشان کسانی در جزئیات نظر دیگری پیدا کرده و یا موضوع را «مسکوت» گذاشته و یا «جایگزینی» برای تعیین محل عرضه داشته‌اند. در این دیدگاه اخیر، چنین گفته شده است که لشکر خوارزمشاه از محدوده اسدآباد هم گذشته و تا جایی نزدیک‌تر به بغداد پیش‌روی کرده و نهایتاً لشکر وی در محدوده گردنه «حُلوان» دچار آسیب شده و از پیش‌روی باز مانده است.

این در حالی است که صرفاً روایت «نخست» از سوی بسیاری از پژوهش‌گران معاصر پذیرفته شده و روایت دیگر از نگاه آنها مغفول مانده است. این موضوع با عنایت به شیوه‌ی تاریخ‌پژوهی بر این نکته تأکید دارد که در صورت طرح روایت‌های متفاوت از سوی مورخان معتبر و پرآوازه درباره یک رویداد، بررسی و تأمل درباره اعتبار و یا دست‌کم تبیین دلایل بازنمایی درباره‌ی گزاره نخستین ضروری است.

بنابراین، پژوهش حاضر در تلاش است تا در کنار روایت نخست درباره‌ی روایت مغفول مانده و وثاقت آن به پژوهش و طرح این پرسش بپردازد که «روایت دوم» از گرفتاری خوارزمشاه در مسیر لشکرکشی به بغداد، در مقایسه با «روایت نخست»، تا چه اندازه دارای اعتبار تاریخی است؛ آیا روایت «غیر مشهور» از لشکرکشی محمد خوارزمشاه به سوی بغداد، به عنوان گزاره‌ای «محتمل» و «قابل طرح» می‌تواند تعیین «قطعی» محل رویداد یاد شده را به چالش بکشد؟

این پژوهش با این فرضیه سامان پذیرفته است که به نظر می‌رسد صرف‌نظر از «شهرت» روایت نخست، کهن‌ترین منبع نزدیک به رویداد و شماری از متون تاریخی روزگار پس از آن، «محل» آن را مسکوت و مبهم گذاشته شده و البته شواهد ارائه شده در روایت

^۲ در این میان حرکات ایدایی دسته‌ای از گُردهای منطقه نیز همچنین به عنوان مزیدی بر علت، به چشم آمده و مورد توجه قرار گرفته است (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ ب: ۳۴۲).

مورخان اخیر هم با «محل» مشهور مطابقت ندارد؛ و اینکه در میان متون مشهور و معتبر تاریخی هم «روایت دیگری» درباره آن عرضه شده که می‌توان از آن به «روایت دوم» یا روایت «مغفول مانده» یاد کرد.

۲.۱. پیشینه پژوهش

بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تاکنون درباره‌ی پرسش‌برانگیز بودن محل واقعه «گردنه اسدآباد» در لشکرکشی خوارزمشاه به سوی بغداد پژوهشی انجام نشده و اظهار نظری در میان پژوهش‌های منتشر شده دیده نمی‌شود؛ اما تئوری چند از پژوهشگران نام‌آور، برخلاف بسیاری دیگر، به صورت ضمنی و شاید به دلیل اینکه روایت نخست را مبهم و پرسش‌برانگیز یافته‌اند، در نوشته‌های خود آن را نیاورده و بدین ترتیب محل دقیق واقعه‌ی یاد شده را مشخص نکرده‌اند و به جای اشاره به «گردنه اسدآباد» به منطقه‌ای کلی و گسترده‌تر اشاره کرده‌اند. در این میان شاید واسیلی ولادمیروویچ بارتولد نخستین پژوهش‌گری است که در ترکستان‌نامه به «کوه‌های کردستان» اشاره کرده و آن را محل رویداد دانسته است (بارتولد، ۱۳۸۷: ۷۸۰/۱؛ Barthold, 1968: 375). این دیدگاه بارتولد، در بیشتر موارد از دید پژوهش‌گران «مغفول» مانده است. اما معدود کسانی چون «پی-نن رشید وو» آن را عیناً به کار برده (وو، ۱۳۶۸: ۳۸؛ Wu, 1974: 32) و شاید پطروشفسکی (۱۳۶۳: ۲۸۱) هم متأثر از بارتولد بوده که به جای «گردنه اسدآباد» از «کوه‌های زاگرس» بهره برده؛ و سرانجام، باسورث به طور کلی از «کردستان و لرستان» به عنوان محل رویداد استفاده کرده است (Bosworth, 1997: 1068). بنابراین چنین استنباط می‌شود که پژوهش‌گران یاد شده که آثار ایشان مورد استناد بسیاری از پژوهش‌گران ایرانی نیز قرار داشته و دارد، احتمالاً با در نظر گرفتن ابهام یاد شده و از روی احتیاط، از منطقه‌ای وسیع سخن گفته‌اند تا به آن محل مشخص و معین مشهور که در سیرت جلال‌الدین منکبرنی و برخی متون دیگر آمده است، اشاره نکرده باشند. بدین ترتیب ضروری است تا جزئیات هر دو روایت و منابع مورد استناد آنها ارزیابی شود. در ادامه پژوهش نخست به روایت اول پرداخته می‌شود.

۲.۲. روایت نخست

به احتمال بسیار زیاد، نخستین منبع تاریخی که واقعه‌ی لشکرکشی محمد خوارزمشاه را در «گردنه اسدآباد» همدان و در میان راه سرزمین‌های خلافت شرقی به بغداد معین کرده، شهاب‌الدین محمد خرنیزی زیدری نسوی (متوفی ۶۴۷ق)، دیوان‌سالار و منشی جلال‌الدین خوارزمشاه، است. این گزارش در نسخه اصلی کتاب سیره جلال‌الدین که به عربی است به این صورت آمده: «شاهنشاه... عزم بغداد کرد، و لشگری بی‌شمار... از پیش فرستاده، خود بر پی روان شد و اقطاع و عمل نواحی بغداد را، به وقت اقامت در همدان تقسیم کرده، بدان فرمان‌ها نگاشته بود، چون بر گردنه اسدآباد برآمد، برفی سخت سه شبانه‌روز ببارید، چنانکه کوه و هامون بینباشت و خیمه و خرگاه بپوشید...» (نسوی، ۱۳۲۴: ۲۴)، این روایت در ترجمه فارسی کهن سده هفتم قمری از این متن نیز به همین صورت آمده است (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۲). روایت نسوی سرشار از شماتت و سرزنش بر فرمانروای خوارزمشاهی است و خلافت عباسی را در جایگاهی توصیف می‌کند که غیرقابل صدمه و آسیب‌ناپذیر است و «ایزد خانواده عباسیان را، به فرشتگان آسمان، یار و وی را با بقای آن دودمان رازی در کارست و هرکه خصومت آنان گزیند، جز زیان دو جهان، سودی نبیند» (نسوی، ۱۳۲۴: ۲۴؛ نسوی، ۱۳۸۴: ۳۲). به احتمال بسیار زیاد، چنانچه نسوی شاهد حوادث سال ۶۵۶ قمری بود، عبارت یاد شده را درباره‌ی «خانواده عباسیان» در تاریخ خود نمی‌آورد و این گونه درباره تقدس و خدشه‌ناپذیری خلافت ایشان سخن نمی‌گفت.

از آنجایی که ماهیت روایت نسوی به اندازه‌ای تأثیرگذار بوده که از سوی شماری از مورخان ایرانی و به تبع از آن مصر و شام^۳، پذیرفته شده، لذا ضروری است تا هم درباره محتوای آن و هم درباره خود مورخ چند ملاحظه مهم بیان شود:

نخست آنکه مورخ در هنگام وقوع رویداد مورد بحث در خراسان به سر می‌برده و در خدمت یکی از حاکمان محلی نسا بوده است و هنوز در تشکیلات عالی‌ه حکومت خوارزمشاهیان وارد نشده بود (نسوی، ۱۳۸۴: مقدمه مصحح کج). بنابراین، از قرار معلوم خبر رویداد اخیر را بعدها از کسان دیگر شنیده است^۴ و از آنجایی که متن روایت سرشار از جانب‌داری آشکار نویسنده از خاندان عباسی و خلافت و قائل شدن جایگاه قدسی برای ایشان است، از این رو این شائبه در ذهن متبادر می‌شود که شاید این گزارش از سوی حامیان دستگاه خلافت در روزگار پیش از سقوط ایشان به دست مغول رواج یافته باشد؛ و یا خود نسوی در روزگار نگارش کتابش از روی طرفداری و جانب‌داری از خلافت، بدین کار اهتمام کرده و به همین دلیل رعایت احتیاط در پذیرش آن ضروری است.

دیگر اینکه نویسنده درباره سرنوشت آن «لشکر بی‌شماری» که پیش از خوارزمشاه به سوی بغداد گسیل شده بود سخنی به میان نمی‌آورد؛ از سخن نسوی چنین برداشت می‌شود که «لشکریان» باقی مانده در کنار محمد خوارزمشاه دچار بلیه‌ی «برف» و سرما در آن کوهستان شده بودند. روایت نسوی آشکار سخن از این دارد که «لشکریان» همراه با وی گرفتار آسیب برف و سرما شده و از پیشرفت بازمانده‌اند و در خصوص دسته‌هایی که از پیش گسیل شده و به سوی بغداد راه گشایی کرده بودند، سخنی به میان نمی‌آید. روایت نسوی همچنین به صورت ضمنی اشعار می‌دارد که خوارزمشاه دچار ناامیدی شده و از تعرض و لشکرکشی به سوی آن «خانواده» مقدس عباسی دست برداشته است. اما روایت متأخر و در عین حال محل اعتنایی در دست است که این سخن نسوی را تأیید نمی‌کند و مطابق آن محمد خوارزمشاه در پی آن بوده است تا در نخستین مجال و فرصت دیگر به سوی بغداد لشکرکشی کند (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶: ۷۶۸/۲).

از سوی دیگر، یافته‌ی مصحح سیرت جلال‌الدین منکبرنی، نشان می‌دهد که گزارش تاریخی نسوی در این اثر «بسیار ناقص» بوده و نویسنده آن «اهل تحقیق و تتبع» نبوده است؛ و به‌ویژه درباره «جغرافیای زمان خود که محل پیشامدها بوده است، علاقه‌ای نداشته و نشانی صحیح و وصف روشن همراه اسامی» به دست نداده است^۵ (نسوی، ۱۳۸۴: مقدمه مصحح کا). بر پایه همین دیدگاه می‌توان این امکان را در میان آورد که نسوی که در هنگام رویداد بسیار دور از رویداد بوده، شنیده‌های خود را از خبر پیشامد یاد شده، بدون اینکه درباره آن «تبع» و پژوهشی^۶ کرده باشد، پذیرفته است.

دیگر اینکه علامه قزوینی در تتبعات و حواشی خویش بر تاریخ جهانگشای جوینی درباره واقعه نبرد میان سلطان جلال‌الدین و چنگیز خان بر کران رود سند، از نسوی سخنی به میان می‌آورد و از اظهارنظر اشتباه و «سهو» نسوی درباره آن واقعه بسیار مشهور و مورد اتفاق نظر همه مورخان متقدم، دچار شگفتی شده و می‌نویسد: «نمی‌دانم این را بر چه حمل کنم؟ نسوی خود منشی جلال‌الدین

^۳ شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبی (۶۷۳-۷۴۸ ق) مورخ و جغرافیانگار اهل شام به صراحت از «نسوی» به عنوان روای گزارش خود یاد می‌کند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۴/۱۶).

^۴ البته درباره منابع خبری وی از سرزمین‌های عراق و بین‌النهرین می‌توان به کسانی چون قاضی مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی اشاره کرد که شاید در طی رسالت‌های خود به بغداد آگاهی‌هایی به دست آورده بود و از این رو گمان می‌رود نسوی از دانسته‌های کسانی مانند او، از اخبار رایج در بغداد بهره‌برداری کرده باشد (نسوی، ۱۳۲۴: ۲۱).

^۵ در پژوهش نشان داده شده که گزارش نسوی حتی درباره «سرنوشت جلال‌الدین خوارزمشاه» که وی منشی آن سلطان بوده است نیز از دقت تاریخی زیادی برخوردار نبوده و مورخان پس از او درباره وثاقت آن گزارش تردیدهایی به میان آورده‌اند (فرخی، ۱۳۹۶: ۵۷-۷۴).

و در غالب سفرها و جنگ‌ها همراه او بوده است!^۶ و بعد باوجود اتفاق نظر مورخان متقدم و از جمله محاسبات تقویمی خواهه نصیرالدین در زیج ایلخانی، روایت نسوی را به هیچ وجه پذیرفتنی نمی‌داند (قزوینی، ۱۳۸۵: ۱۰۸/۱، حاشیه شماره ۱). چنانکه ملاحظه می‌شود نسوی درباره آنچه باید خود به چشم دیده باشد، به اصطلاح دچار سهو شده است، تا چه رسد درباره موضوعی که از لحاظ زمانی و مکانی از آن به دور بوده و البته ظاهراً در تلاش برای نگاه داشتن جانب دستگاه خلافت بوده است.

دیگر اینکه هرچند روایت نسوی درباره «گردنه اسدآباد» در جهانگشای جوینی - به صورت اجمالی و بدون جزئیات نسوی - آمده است، به گفته مصحح (علامه محمد قزوینی)، آن عبارت اشاره کننده به «گریوه اسدآباد» تنها در نسخه های متأخر از سده هشتم قمری به بعد آمده و در نسخه کتابخانه ملی پاریس که نسخه اساس علامه قزوینی در تصحیح آن کتاب بوده، درج نشده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۸/۲، پانوش شماره ۱)؛ نسخه مذکور به نظر قزوینی در سال ۶۸۹ قمری یعنی «هشت سال تمام بدون یک روز کم یا زیاد» پس از تألیف اثر استنساخ شده است (قزوینی، ۱۳۸۵: ۱/مقدمه مصحح فر).

بررسی منابع تاریخ نگاری دیگر در سده هفتم قمری مانند نظام التواریخ (قاضی بیضاوی، ۱۳۸۲: ۸۲)، مرآت الزمان فی تواریخ الاعیان (سبط بن جوزی، ۱۴۳۴: ۲۳۴) و طبقات ناصری (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۷/۱-۱۲۸؛ ۳۰۶-۳۱۳) هم نشان می‌دهد که دست کم تا پایان سده هفتم قمری سخنی از وقوع رویداد یادشده در «گردنه اسدآباد» نیست. اما بیش از همه آنچه اصل گزارش نسوی را درباره واقعه یاد شده محل پرسش می‌کند، طرح مکان دیگری برای رویداد یاد شده در متون تاریخ نگاری است. حال باید به طرح جزئیات روایت مغفول مانده پرداخت.

۳. روایت مغفول مانده

۳.۱. کهن ترین منبع تاریخی

بر پایه ی دستاورد این پژوهش، کهن ترین کتابی که برخلاف روایت نسوی، به محل مشخص و معین دیگری به عنوان محل رویداد اشاره می‌کند، مجمع الانساب نوشته محمد بن علی شبانکاره ای از متون تاریخ نگاری عمومی فارسی اواخر سلسله ایلخانی است که روایت نخست آن در حدود ۷۳۳ تا ۷۳۶ قمری نگاشته شده و سپس به فاصله چند سال پس از آن و بر اثر از میان رفتن نسخه نخستین، روایت جدیدی را نویسنده عرضه داشته است (شبانکاره ای، ۱۳۸۱: ۱۷/۱).

در تصحیح منتشر شده از مجمع الانساب، نسخه اساس درباره رویداد مورد بحث این مقاله، دو روایت متفاوت عرضه می‌شود. روایت نخست در بخش تاریخ حکمرانان ایران و ذیل سلسله «خوارزمشاهیان» و شرح ایام محمد خوارزمشاه آمده که پیش تر هم به آن ارجاع داده شده است (شبانکاره ای، ۱۳۸۱: ۱۳۹) و متأثر از روایت نسوی و مورخان هم نظر با او است. روایت دیگری در بخش خلفای بنی عباس و ذیل رویدادهای روزگار «خلیفه ناصر» آمده است و در آنجا اشاره می‌شود که میزان پیشروی سلطان از همدان تا به بغداد تا پیرامون «حلوان»^۷ بوده است: «و لشکر به عراق کشید به عزم محاربت بغداد... و خود نیز تا حدود حلوان و آن طرف برفت.

^۶ نشانه های نقل قول همه از علامه قزوینی است و یا در پژوهشی دیگر که به زندگی و روایت جلال الدین در رود سند پرداخته شده است، روایت نسوی در مقایسه با روایت ابن اثیر، با ویژگی هایی چون «باورپذیری کمتر، تناقض در روایت ها، ادبی تر» بوده و در مجموع شخصیت جلال الدین به قهرمان های رمانس نزدیک شده است (خدایار و سالاروند، ۱۴۰۳: ۱۹۳-۲۲۲).

^۷ حلوان از نظر جغرافیدانان مسلمان سده چهارم، شهری کهن در ناحیت «عراق» (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۵۳) واقع شده بود. مسعودی آن را حد شمالی عراق می‌داند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۹). در سده هشتم قمری، مستوفی آن را در «بلاد عراق عرب» از «ایران زمین» برشمرده شده (مستوفی، ۱۳۹۶: ۷۸۰/۲). لسترنج در نقشه راهی که از خراسان به ری و سرانجام به قصر شیرین ترسیم کرده، مراحل این راه را از همدان به سوی مغرب چنین توصیف می‌کند: «همدان، اسدآباد،

در آن سال برفی آمد که اکثر لشکر و چهارپایان سلطان بمردند. سلطان بترسید و بازگشت» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۴۰۰). بنابراین این وضعیت نشان می‌دهد که نویسنده و یا شاید کاتب نسخه در خصوص روایت مسلط از واقعه مورد بحث، دچار دوگانگی^۸ بوده است. بررسی یکی از نسخه‌های خطی موجود از مجمع‌الانساب در آرشیو کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حتی از این نیز فراتر می‌رود و به طور کلی «گردنه اسدآباد» از محتوای گزارش بخش رویدادهای «خوارزمشاهیان» حذف شده است (شبانکاره‌ای، شماره ثبت ۸۹۸۲۰، برگ ۱۸۹ الف)؛ و در بخش مربوط به ذکر خلفای بنی عباس در گزارش واقعه مذکور، صرفاً به محلی در پیرامون «حلوان» اشاره می‌شود (شبانکاره‌ای، شماره نسخه ۱۴۳۲۵، برگ ۱۵۴ ب). پیش آوردن حلوان به عنوان محل رویداد مورد بحث و اشاره نکردن به اسدآباد می‌تواند نشان از ناپذیرفتنی بودن تعیین محل اسدآباد به عنوان حد پایانی پیشرفت خوارزمشاه بر ضد خلیفه تلقی شود.^۹

۲.۳. مورخان متأخر همسو

در روزگار تیموریان، شهاب‌الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (م ۸۳۳ق) در کتاب *زبدہ التواریخ* که برای بایسنقرین-شاهرخ تیموری و پس از سال ۸۲۶ق نگارش آن آغاز شده، درباره رویداد مورد بحث همان روایت شبانکاره‌ای پذیرفته شده است. وی ضمن اشاره به مذاکره بی سرانجام میان خوارزمشاه و شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌نویسد: «و خلیفه و اهل بغداد خائف شدند به استعداد مقاومت مشغول گشت و خوارزمشاه چون به عقبه حلوان رسید در آن صحرا ایشان را برفی گرفت چنانکه خرگاه‌ها و خیمه‌ها همه در زیر برف پنهان شد و اکثر لشکر را بیشتر اعضا سرما برد و چهارپایان تلف شدند و خوارزمشاه بدین سبب مراجعت نمود» و نیز اشاره می‌کند که خوارزمشاه قصد داشته «تا بار دیگر استعداد از نو کنند و متوجه بغداد گردند» (حافظ ابرو، شماره ثبت ۳۸۲۹، فریم ۵۴۹ ب).

بدین ترتیب روایت یاد شده محتوای متفاوتی در خصوص تعیین محل رویداد واقعه توقف خوارزمشاه در لشکرکشی به سوی بغداد عرضه می‌دارد؛ در ضمن برخلاف نسوی، اعلام می‌کند که خوارزمشاه به هیچ‌روی از لشکرکشی خود نه تنها پشیمان و دل‌سرد نشده است، در تلاش بوده تا دوباره در فرصتی دیگر بر ضد خلیفه به لشکرکشی اهتمام کند. شاید با مقایسه زمان و فضای سیاسی روزگار نسوی و حافظ ابرو بتوان این تفاوت را توضیح داد. نخستین مورد آن است که برخلاف نسوی، این امکان برای کسانی چون حافظ ابرو فراهم بوده تا در روزگار فروپاشی دستگاه خلافت و فارغ از تبلیغات دستگاه خلافت درباره‌ی آسیب‌ناپذیری ایشان و «امدادهای الهی» به خاندان بنی عباس، به روایت بپردازد.

کنگاور، بیستون، کرمانشاه، کرد، حلوان و قصرشیرین»^{۱۰} (لسترنج، ۱۳۶۷: نقشه شماره ۵). این شهر که گویا در دوره سلجوقیان (۴۳۷ق) طعمه آتش شده و چند سال پس از آن دستخوش زلزله شده بود و در روزگار بعد از آن اگرچه بازسازی شد اما وسعت پیشین آن را بازیافته است (Lockhart, 1986: 571-2). به هر روی حلوان در روزگار مورد بحث، آخرین حد از حدود عراق عجم محسوب می‌شده است.

^۸ دوگانگی یادشده در پژوهشی که به تازگی درباره خوارزمشاهیان منتشر شده، به شکلی متفاوت بازتاب یافته است و از روی سهو و سهل انگاری، «اسدآباد» شهری در نزدیکی «حلوان» پنداشته شده است (Buniatov, 2015: 70).

^۹ می‌توان گفت دیدگاه اخیر که در سده هشتم قمری در مقابل «روایت نخست» نسوی پیش کشیده شده، موجب شده تا ابن خلدون برخلاف دیگر مورخان عربی‌نویس بیرون از قلمرو ایلخانان، از «اسدآباد» ذکری به میان نیاورد. وی ضمن اینکه به حلوان به عنوان منطقه پیشروی لشکریان خوارزمشاه یاد می‌کند، اسدآباد را از محتوای گزارش خود حذف کرده است (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۸۲۶/۲). از آنجایی که ابن خلدون همواره با ارزیابی و مقایسه روایت‌ها، گزارش خود را عرضه می‌دارد، لذا سکوت او با وجود شهرت و آوازه «اسدآباد» در منابع تاریخ‌نگاری عربی قلمرو مملوکان درباره رویداد مورد بحث، قابل تأمل است.

این تردیدها به گزارش نسوی در روزگار تیموریان تا آنجا پیشرفته است که مورخی چون فصیحی خوافی، ضمن بی‌توجهی به «رویداد اسدآباد» و نادیده انگاشتن آن «امداد غیبی» و «آسیب‌ناپذیری» که نسوی از آن سخن گفته بود، می‌نویسد: «هرگاه که [خوارزمشاه] عزیمت مصمم کرد، کاری روی نمود که آن مهم [یعنی برانداختن دستگاه خلافت] در توقف افتاد تا زمانی که چنگیزخان عزیمت مملکت او کرد و دیگر مجال نشد» (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶: ۷۶۸/۲). بنابراین فاصله زیادی از روایت نسوی با آنچه فصیحی به میان آورده، دیده می‌شود و در مقایسه با نسوی که از ناکامی خوارزمشاه در پیش‌روی به‌سوی بغداد به عنوان حادثه‌ای که با حمایت الهی به نفع خلیفه بغداد سخن به میان می‌آورد، فصیحی خوافی مطلب را به عنوان «روی نمودن کار» یا پدید آمدن مشغله برای خوارزمشاه، به موضوعی فرعی و یا متوقف ماندن برنامه لشکرکشی فروکاسته است.

پس از آن، مورخان سرشناس دیگر روزگار تیموریان، یعنی میرخواند و خواندمیر هم از شبانکاره‌ای و حافظ ابرو، پیروی کرده و روایت نسوی را به یک‌سو نهاده‌اند. در *روضه الصفا* (نوشته‌شده در حدود ۸۷۳ تا ۸۹۹ق) صرفاً به رویداد برف و سرمای مذکور در گردنه «حلوان» اشاره شده و نویسنده سخن از «مبارک» نبودن لشکرکشی بر ضد «خاندان عباسی» سخن به میان آورده است (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۳۳۶/۴).

برخلاف میرخواند، نواده دختری وی غیاث‌الدین خواندمیر (۸۸۰ تا ۹۴۳ق) ضمن اینکه واقعه را در حلوان تعیین کرده است، گویا سخنان تلویحی جد خود را درباره پشیمانی خوارزمشاه نپسندیده و همانند حافظ ابرو و فصیحی خوافی از نیت خوارزمشاه برای لشکرکشی دوباره به بغداد سخن گفته است: «بنا بر آن سلطان عنان بکران به جانب خوارزم انعطاف داد تا سال دیگر بیشتر از پیشتر یراق سفر کرده متوجه دارالسلام شود اما به واسطه توجه چنگیزخان از توران به ایران مهم نوعی دیگر گشت» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۴۷/۲-۶۴۶). میرخواند پس از آن هم ضمن رویداد سرآغاز مواجهه با مغول‌ها، باز هم به واقعه «عقبه حلوان» اشاره می‌کند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۴۸/۲).

سرانجام، بازتاب این دوگانگی درباره روایت‌های تاریخی برای تعیین محل گرفتاری سلطان خوارزمشاهی و لشکریانش در برف و سرمای سرزمین کوهستانی زاگرس، در سده دهم قمری کار را به آنجا رسانید که در *تاریخ الفی* (آغاز نگارش از سال ۹۹۰ق) که برای اکبرشاه از فرمانروایان بامری هند نوشته شده، هر دو روایت «اسدآباد» و «حلوان» در کنار هم روایت شده است (تتوی، ۱۳۸۲: ۳۶۶۳/۵ و ۳۶۶۴). بدون اینکه میان آن‌ها رجحانی داده شود. به سخنی ساده، برای مورخان دربار هند هر دو روایت مطرح و قابل‌عرضه بوده است.

بنابراین، می‌توان گفت که در نتیجه‌ی ناستواری گزارش نسوی، مورخان از شبانکاره‌ای گرفته تا خواندمیر، روایت دیگری را متمایز با آنچه نزد شماری از مورخان دوره ایلخانی معتبر بوده، پیش کشیده و پذیرفته‌اند. اما گذشته از اینکه روایت نسوی از سوی این مورخان به چالش کشیده شده باشد، روایت اخیر چه مبنای تاریخی دارد؟ مورخان دگراندیش یاد شده، بر چه اساس و معیاری روایت حلوان را پیش کشیده‌اند و چگونه به این دیدگاه رسیده‌اند؟ هرچند یافتن پاسخ قطعی به این پرسش دشوار است، تلاش برای یافتن گزارشی متقدم بر نسوی و شاید معتبرتر از آن می‌تواند بخشی از دشواری را هموار سازد. بدین ترتیب لازم است کهن‌ترین گزارش موجود درباره اصل رویداد و نزدیک‌ترین مورخی که اثر خود را در آن حدود زمانی نگاشته است، موردتوجه ویژه‌ای قرار گیرد تا محکی برای ارزیابی روایت اول و دوم فراهم آید.

۳.۳. گزارش ابن‌اثیر

با بررسی متون تاریخ‌نگاری بر جای مانده، می‌توان گفت که کهن‌ترین منبع درباره رویداد واقعه لشکرکشی خوارزمشاه به بغداد و گرفتاری او در این لشکری کتاب *الکامل فی التاریخ* نوشته عزالدین علی بن محمد، مورخ و محدث مشهور به ابن‌اثیر (۵۵۵ تا ۶۳۰ ق) است. شیوه تاریخ‌نگاری، به‌کارگیری نقد و نظر در بیان رویدادها مورد توجه بوده است (ناجی، ۱۳۹۶: ۳۱۸-۳۲۳). وی از نظر زمانی و مکانی نسبت به رویداد یاد شده نزدیک بوده است.

ابن‌اثیر در جزیره ابن‌عمر در شمال موصل در خانواده‌ای دیوان‌سالار به دنیا آمده و در شهرهای در دمشق، بغداد تحصیل کرد و مدتی در حلب بود و سرانجام در موصل به کار تاریخ‌نگاری پرداخت و به سال ۶۳۰ ق در همان‌جا درگذشته است (پاک، ۱۳۸۴: ۹۳). وی در مقایسه با نسوی، در هنگام رویداد مورد بحث، از نظر مکانی و زمانی، امکان بیشتری داشته است تا در جریان اطلاعات دقیقی از رویداد حمله خوارزمشاه به بغداد قرارگرفته باشد. سخنان وی برخلاف مورخی چون نسوی که عادت داشت حتی درباره رویدادهای ابهام‌برانگیز، یک روایت را با قطعیت روایت کند، روش دقیق‌تری دارد. برای نمونه ابن‌اثیر درباره‌ی جلال‌الدین خوارزمشاه و در ذیل رویدادهای سال ۶۲۸ قمری می‌نویسد: «این سال به پایان رسید و ما خبری از جلال‌الدین به دست نیاوردیم و ندانستیم که آیا کشته شده یا پنهان شده؟ از بیم مغولان خود را آشکار نمی‌سازد یا از این شهرها به جای دیگری رفته است؟» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۷/۳۳). اما نسوی درباره سرانجام مناقشه‌برانگیز جلال‌الدین به قطعیت گزارشی به دست می‌دهد (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۷۸-۲۷۹)، درحالی‌که پس از او مورخان دیگری چون جوینی، در آن تردید دارند و روایت‌های دیگر را هم پیش آورده‌اند (نک: فرخی، ۱۳۹۶: ۵۷-۷۴). اما گزارش ابن‌اثیر درباره‌ی واقعه لشکرکشی خوارزمشاه دارای چند نکته خاص است: نخست اینکه واقعه گرفتاری لشکریان خوارزمشاه در برف، برای دو گروه از لشکریان او پیش آمده است که یکی پس از دیگری از همدان گسیل شده بودند: «سلطان محمد، ... نخست سردار بزرگی را با پانزده هزار سوار پیشاپیش خود فرستاد و حلوآن را نیز بدو واگذاشت. بعد سردار دیگری را به دنبالش روانه کرد» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ج ۳۲/۳۰-۳۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۲/۳۱۷). به سخنی دیگر، از متن چنین برمی‌آید که سلطان خوارزمشاه در این لشکرکشی همراه لشکریانش نبوده و در همدان مستقر بوده است.

دیگر اینکه به نظر ابن‌اثیر واقعه گرفتاری در برف در منطقه‌ای واقع شده که فاصله آن حدود «دو یا سه روز» راه بوده است (همان). بنابراین ابن‌اثیر هم سخنی از اسدآباد به میان نمی‌آورد و هم مسافتی را اعلام می‌کند که ظاهراً باید بسیار دورتر از اسدآباد باشد. به سخنی دیگر بعید است بتوان تصور کرد که لشکریان خوارزمشاه با آرایش و حالت جنگی، مسافت همدان تا اسدآباد را در طی دو یا سه روز راه طی کرده باشند.^{۱۰}

تعیین «یک روز راه» در دوران میانه موضوعی اختلاف‌برانگیز است و نمی‌توان درباره آن سخن قاطعی گفت. با این همه، در حوزه فقه و به منظور تعیین حد شرعی تحقیقاتی صورت گرفته و اندازه‌ای هم برای آن تعیین شده است و دست‌کم در آن حوزه اتفاق نظر بر

^{۱۰} از آنجایی که در روایت گرفتاری ایشان در برف، ناگهانی بودن پدید برف مطرح شده است، از این رو مطابق با آن روایت، تصور سختی راه و نامساعد بودن هوا و تأثیر آن بر کند شدن سرعت طی مسافت بعید به نظر می‌رسد.

جغرافیای طبیعی همدان تا ابتدای گردنه اسدآباد دشتی نسبتاً هموار وجود دارد که فاصله آن با نرم‌افزارهای موجود (ازجمله Google Map) چیزی در حدود ۴۰ کیلومتر می‌شود و بر همان اساس، طی آن مسافت برای یک «پیاده روی معمولی» حدود ۸ تا ۹ ساعت محاسبه می‌شود؛ درحالی‌که در اینجا سخن از لشکریان آماده نبرد است و حتی می‌توان مسافت طولانی‌تری را نسبت به مسافت‌های معمولی در نظر گرفت.

این است که «یک روز راه» با «هشت فرسخ» است که معیار آن «پیمودن یک روز راه برای عموم مردم و کاروان‌ها و بارها»^{۱۱} بوده است (عبداللهی، ۱۳۸۷: ۱۳۶)؛ و از آنجا که اصطلاح کهن «فرسخ» یا «پرسنگ» در دوره اسلامی حدود ۶ کیلومتر محاسبه شده است (Hinz, 1991: 812-813؛ هینتز، ۱۳۸۸: ۹۹)، اگر «یک روز راه» ۸ فرسخ و هر فرسخ ۶ کیلومتر باشد، «دو یا سه روز راه» ابن اثیر باید مسافتی در حدود ۹۶ تا ۱۴۴ کیلومتر از همدان به سوی بغداد باشد.

از سوی دیگر، بررسی تاریخ/ابن‌اثیر نشان می‌دهد وی از حدود جغرافیای اسدآباد و آن منطقه شناخت آگاهی دقیقی داشته است.^{۱۲} از این رو، بعید است که ابن اثیر از روی ناآگاهی مرتکب این غفلت در تعیین محل رویداد شده باشد بلکه می‌توان گفت وی صرفاً اخبار رایج و واصله را که به دقت دنبال می‌کرده، ثبت کرده است و از قرار معلوم در همان هنگام درباره محل دقیق این گرفتاری تردیدهایی در میان بوده است. در غیر این صورت چرا باید در روایت به جای محلی مشخص از مسافت «دو سه روز راه» در روایت نزدیک به حادثه سخن به میان آورده شود.

بخش پایانی روایت ابن اثیر به نکته‌ای اشاره می‌کند که در روایت نسوی و جوینی نیامده است و نشان می‌دهد که نیروهای نظامی تُرک بنی‌پرچم که -محل تمرکز آن‌ها در حدود حلوان بود- به همراه گروه‌های کرد «بنی‌هکار»، لشکر آسیب خورده‌ی خوارزمشاه را از پیش‌روی بازداشته و قاطعانه عقب نشانده‌اند: «چارپایان ایشان از پا درآمدند و بسیاری از آن‌ها مردند؛ ترکان بنی‌پرچم و کردان بنی‌هکار هم در بقیه آن‌ها طمع بستند و همه را ربوندند چنان که جز اندکی از آن‌ها نتوانستند پیش خوارزمشاه برگردند» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۱۷/۱۲).

حوزه فعالیت ایلات زیر نظر خاندان پرچم یا ترکمانان ایوایی در حدود سرزمین‌های میان کنگاور تا بغداد را در برمی‌گرفته است (رحمتی، ۱۳۹۳: ۸۷). همچنین در اظهارنظری گفته شده که حدود «حلوان» و قصر شیرین کنونی از جمله‌ی سرزمین‌های بود باش و فعالیت ترکمانان ایوایی و کردان هکاری^{۱۳} در این روزگار محسوب می‌شده است (اذکایی، ۱۳۸۰: ۱۳۰). از این رو، اشاره مورخانی مانند شبانکاره‌ای تا خواندمیر برای تعیین حلوان به عنوان محل رویداد یاد شده، موضوعی نیست که بتوان آن را یکسره نادیده انگاشت.

بنابراین نادیده انگاشته شدن روایت ابن‌اثیر^{۱۴} -که از نظر زمانی و مکانی نزدیک‌تر به رویداد بوده و پیوسته شیوه تاریخ‌نگاری

^{۱۱} اما معلوم نیست که سواران و لشکریان خوارزمشاه چه سرعتی را در پیش گرفته بودند. حتی در لشکرکشی‌های مختلفی با توجه اقتضای موارد نقشه راه و برنامه‌ریزی در عملیات در موارد مختلف نیز با یکدیگر تفاوت داشته است. به سخنی دیگر ممکن بود اقتضای یک عملیات سرعت بسیار بود و در مورد دیگر سرعت با کندی همراه بود. حتی اگر با شواهد پذیرفته شود که اقتضای این عملیات سلطان سرعت و تعجیل بوده، باز هم در این زمینه کمبود اطلاعات و مستندات وجود دارد.

^{۱۲} چنانکه در خصوص رخ دادن چند رویداد مشهور در «اسدآباد» سخن گفته است. از جمله آن‌ها در نبرد میان سلطان مسعود و محمود سلجوقی در سال ۵۱۴ قمری است که وی به محل نبرد ایشان در «عقبه اسدآباد» اشاره می‌کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۰/۵۶۴). بنابراین ابن اثیر درباره «گریوه اسدآباد» شخص بی‌اطلاعی نبوده است و سکوت وی درباره محل رویداد لشکرکشی خوارزمشاه به بغداد را نمی‌توان از روی ناآگاهی از وجود شهری به نام اسدآباد تلقی کرد. به سخنی دیگر اگر ابن اثیر می‌دانسته که آن رویداد در اسدآباد اتفاق افتاده است، طبیعی بود که به آن اشاره کند.

^{۱۳} نام هکاری یا حکاری در اصل به حدود سرزمین‌های پیرامون موصل اطلاق می‌شده است.

^{۱۴} از مورخان «عربی‌نویس» خارج از قلمرو ایلخانان که برخلاف «ذهبی»، «ابن تغری بردی»، به جای روایت نسوی روایت ابن‌اثیر را پذیرفته، اسماعیل‌بن‌عباس غسانی (متوفی ۸۰۳ق) و از اهالی یمن است که همان روایت ابن‌اثیر را با اندکی تغییر آورده است (غسانی، ۱۳۹۵: ۳۶۵/۲-۳۶۶).

واقع‌گرایانه و دقیق او از سوی «مورخان» و نیز «پژوهشگران معاصر» موردپسند و تأیید بوده-، تأمل‌برانگیز است؛ و نیز ضروری است که در کنار روایت نسوی و هم‌نظران وی، روایت شبانکاره‌ای و پیروان دیدگاه او را که دست‌کم در خصوص محل وقوع رویداد بدون تناقض با ابن‌اثیر است، مورد توجه قرار داد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد آنچه نسوی و شمار دیگری از مورخان، درباره‌ی «محل» واقعه‌ی گرفتاری لشکر سلطان محمد خوارزمشاه در «گردنه اسدآباد» در حین لشکرکشی سال ۶۱۴ قمری به سوی بغداد آورده است، به دلایل گوناگون پرسش‌برانگیز و نیازمند بازنگری است. نخستین اشکالی که درباره این روایت مشهور می‌توان گرفت آن است که چنین مکانی در کهن‌ترین منبع نزدیک به رویداد یعنی تاریخ ابن‌اثیر، مورد تأیید قرار نگرفته است؛ و در نسخه کهن جهانگشای جوینی در سده هفتم قمری نیز همچنین است. دیگر آنکه شماری از مورخان مشهور سده هفتم و هشتم قمری درباره تعیین محل رویداد یاد شده سخنی به میان نیاورده و موضوع را مسکوت گذاشته‌اند؛ و از همه مهم‌تر آنکه مسافتی که به صورت ضمنی در تاریخ ابن‌اثیر تعیین شده است، برای طی طریق فاصله میان همدان تا گردنه اسدآباد، بسیار دور از ذهن است؛ و سرانجام خاستگاه روایت مشهور مورخی چون نسوی است که گفته شده حتی درباره تعیین محل رویدادهای مشهور که خود حضور داشته، سهو و خطا کرده است، تا چه رسد به موضوعی که خود شاهد آن نبوده و دست‌کم تا روزگار وی مسکوت مانده است. همچنین نسوی در هنگام نگاشتن کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی شاهد از میان رفتن خوارزمشاهیان بوده و همچنان دستگاه خلافت برقرار و امیدوار به تداوم حیات سیاسی خویش بوده است؛ و از دعاگویی نسوی در حق ایشان می‌توان گفت آنچه درباره این رویداد از سوی نسوی آمده، در مقام دفاع از دستگاه خلافت بوده و لذا می‌توان این دیدگاه را مطرح کرد که چه‌بسا تعیین محل رویداد در «اسدآباد»- در مقایسه با جای دیگری مانند «حلوان»-، می‌توانسته است حوزه استحفاظی خلافت را وسیع‌تر جلوه دهد.

اما بیش از همه آنچه تردیدها را درباره اصالت و اعتبار روایت نخست به چالش می‌کشد، طرح و تعیین محل دیگری برای رویداد مذکور از سوی مورخان دوره ایلخانی در سده هشتم قمری است؛ و آنچه آن را قابل اعتنا و توجه می‌کند، باز روایت آن در متون تاریخی پس از آن در دوره‌های تیموری و اوایل صفویه است. شبانکاره‌ای در حدود ۷۳۳ تا ۷۳۶ قمری به احتمال زیاد نخستین مورخی است که در بخشی از تاریخ عمومی خود نظر مشهور شده نسوی را نپسندیده و روایت دیگری که از نظر او ممکن و معتبرتر بوده، مطرح کرده است. هرچند در بخش دیگری از تاریخ او روایت نسوی هم آمده، اما نسخه‌ای از این اثر در دست است که در آن این دوگانگی از میان رفته و تنها «حلوان» به عنوان محل رویداد یاد شده پذیرفته و روایت شده است. این دیدگاه در میان آثار مورخانی چون حافظ ابرو، خواندمیر، میرخواند نیز پذیرفته شده است و این نشان می‌دهد که روایت دوم محل اعتنا و سزاوار توجه پژوهش‌گران است. با وجود این تردیدها و باوجود روایتی دیگر، همچنان در میان پژوهش‌گران تاریخ در ایران معاصر طی دهه‌های متمادی، تنها همان یک روایت مشهور نسوی روایت شده و در خصوص روایت موجود دیگر، دست‌کم به عنوان یک «امکان» و «احتمال»، غفلت شده است. هرچند پژوهش‌گران برجسته‌ای چون بارتولد، پی‌نن رشیدو، پطروشفسکی و باسورث، هوشمندانه تعیین محل مطروحه از سوی نسوی را نپسندیده و به همین منظور وسعت جغرافیایی کوه‌های کردستان و یا کوه‌های زاگرس را به کار گرفته‌اند. در این پژوهش اگرچه روایت نسوی به نقد کشیده شد و امکان دیگری برای محل رویداد مذکور مطرح شد، در خصوص انگیزه‌های

نسوی (ویا راویان وی) درباره تعیین محل یاد شده برای آن رویداد، مجالی فراهم نشده است؛ با این حال، می‌توان گفت در پژوهشی دیگر می‌توان بر پایه دستاورد این پژوهش، به کوشش و تأمل درباره شیوه‌های روایت‌گری و تاریخ‌نویسی در حمایت از دستگاه خلافت و مناقشات منطقه‌ای و مرزی و جایگاه «اسدآباد» و «حلوان» به کاوش پرداخت.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۳۹۲). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة*، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قاهره: وزارت الثقافه و الإرشاد القومي. المؤسسة المصریه العامه.
- ابن خلدون (۱۳۶۴). *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اذکایی، پرویز (۱۳۸۰). *همدان نامه*، همدان: مادستان.
- اشرف، محمدحسین (۱۳۸۶). «حبیب السیر فی اخبار البشر»، *دانشنامه ادب فارسی*، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۲ از ص ۶۸۵ تا ص ۶۸۶.
- اصطخری، ابواسحاق (۱۳۴۷). *مسالك و ممالك*، به تصحیح ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۶۷). *مرآت البلدان*، تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰ الف). *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نامک.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰ ب). *تاریخ ایران پس از اسلام*، تهران: نامک.
- بارتولد، و.و (۱۳۸۷). *ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگه.
- بناکتی، ابوسلیمان داود (۱۳۴۸). *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰). *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران: نشر دانشگاهی.
- پاک، محمدرضا (۱۳۸۴). «ابن اثیر»، در *دانشنامه فرهنگ و ادب فارسی*، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱ از ص ۹۲ تا ص ۹۳.
- پطروشفسکی، ای.پ (۱۳۶۳). «سیر تکاملی جامعه فئودالی در ایران از آغاز قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم میلادی»، در *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*، پیگولوسکیا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تتوی، قاضی احمد آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، به تصحیح غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوزی، مهدی (۱۳۹۸). «حلوان»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*.
- جوینی، محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- جوزجانی، قاضی مناجالدین سراج (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، شهاب الدین، *زبدہ التواریخ*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۳۸۲۹.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۹۲). *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان: سه ده واپسین*، تهران: کتاب پارسه.

- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۹۳). «خوارزمشاهیان»، در *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹ ص ۲۹۱-۳۹۰.
- خدایار، ابراهیم و سالاروند، عاطفه (۱۴۰۳). «مقایسه تحلیلی چگونگی روایت زندگ جلال الدین خوارزمشاه در متون تاریخنکارانه و ادبی (بازنمایی روایت نبرد سند ۶۱۸ قمری)»، *متن پژوهی ادبی*، د ۲۷ ش ۹۹، از ص ۱۹۳ تا ص ۲۲۲.
- خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۸). *سازمان اداری خوارزمشاهیان*، تهران: فرهنگستان ادب فارسی.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: خیام.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۹۴). *فارسیان در برابر مغولان*، تهران: آباد بوم.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳). *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری بیروت: دارالکتب العربی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۳ الف). «خوارزمشاه علاء الدین محمد»، در *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۶، ص ۳۰۷-۳۱۲.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۳ ب). «سلیمان شاه ایوه»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال ششم، شماره ۲۲، پاییز، از ص ۸۱ تا ص ۱۰۴.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵). *دنباله روزگاران ایران: از حمله عرب تا پایان عصر تیموریان*، تهران: سخن.
- سبط بن جوزی، شمس الدین ابی المظفر یوسف (۱۴۳۴). *مرآت الزمان فی تواریخ الاعیان*، به تصحیح ابراهیم الزبیق، دار بیروت: الرساله العالمیه.
- شبانکاره ای، محمد بن علی (۱۳۸۱). *مجمع الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۸۹۸۲۰.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- عبد اللهی، عبد الکریم (۱۳۸۷). «پژوهشی پیرامون حد سفر شرعی»، *الهیات و معارف اسلامی (مطالعات اسلامی)*، شماره ۷۹، از ص ۱۲۳ تا ص ۱۵۴.
- غسانی، اسماعیل بن عباس (۱۳۹۵ ق). *العسجد المسبوک و العواهر المحکوک فی طبقات خلفا و الملوک*، تحقیق شاکر محمود عبدالمنعم، بغداد: دارالبیان.
- فصیحی خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶). *مجمل فصیحی*، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- فرخی، یزدان (۱۳۹۶). «سرانجام سلطان جلال الدین خوارزمشاه»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، شماره ۲۵، بهار و تابستان، ص ۵۷-۷۴.
- قاضی بیضاوی، ناصرالدین (۱۳۸۲). *نظام التواریخ*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- قدامه، بن جعفر (۱۹۸۱). *الخراج و صناعه الكتابه*، شرح و تعلیق محمد حسین الزبیدی، بغداد: دار الرشید.
- قزوینی، محمد (۱۳۸۵). «حواشی و اضافات بر تاریخ جهانگشای جوینی»، در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: جهان کتاب.

- قزوینی، علی بن حسین (۱۳۹۷). *منهاج الطالبین فی معارف صادقین*، به تصحیح احمد بهنایی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.
- گلزاری، مسعود (۱۳۵۷). *کرمانشاهان-کردستان: مجلد اول شامل بناها و آثار تاریخی اسدآباد*، کنگاور و صحنه، تهران: انجمن آثار ملی.
- لسترنج، گای (۱۳۶۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی فرهنگی.
- لین، جورج (۱۳۸۹). *ایران در اوایل عهده ایلخانان: رنسانس ایرانی*، ترجمه ابوالفضل رضوی، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۹۶). *نزه القلوب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: سفیر اردهال.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۷۳). *روضه الصفا*، به اهتمام عباس زریاب خویی، تهران: علمی.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۹۶). «الکامل فی التاریخ»، در *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۵، از ص ۳۱۸ تا ص ۳۲۳.
- نسوی، محمد (۱۳۲۴). *سیره جلال الدین یا تاریخ جلالی*، ترجمه محمد ناصح، تهران: انجمن ادبی ایران.
- نسوی، محمد (۱۳۸۴). *سیرت جلال الدین منکبرنی*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی فرهنگی.
- وصاف الحضرة، شرف الدین عبدالله (۱۳۳۸ق). *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار*، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: خیام.
- وو، پی نن رشید (۱۳۶۸). *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق (میان سال های ۱۲۵۸ و ۱۳۳۵ میلادی)*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۹). *جامع التواریخ: تاریخ سلاطین خوارزم*، به تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۹۴). *جامع التواریخ (تاریخ مبارک غازانی)*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: میراث مکتوب.
- هینتس، والتر (۱۳۸۸). *اوزان و مقادیر در فرهنگ اسلامی*، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*، به تصحیح سید سعید میر محمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

-Barthold, W (1968). *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, translated & edited by W. Minorsky, London: Messrs. Luzac and Company LTD.

-Bosworth, C.E (1997). "KHWARAZM-SHAHS", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, Vol. IV, p1065-1068.

-Buniyatov, Z.M, (2015). *A History of the Khorezmian State under the Anushteginids, 1097-1231*, Samarkand: IICAS.

-Hinz, W(1991), "Farsakh", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, II, p.812-813.

- Lockhart, L(1986). "Hulwan", Encyclopedia of Islam, Leiden: Brill, Vol. III, p.571-572.
- Streck, M(1986), "Asadābādh", Encyclopedia of Islam, Leiden: Brill, Vol. I, p.685.
- Wu, Pai-nan Rashid(1974). *The Fall of Baghdad and the Mongol Rule in Al-Iraq*, 1258-1335, A dissertation submitted to the faculty of the University of Utah in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Department of History University of Utah.

